

تجلی رابطه معنوی مولانا جامی و خواجه احرار در شعر جامی

نویسنده: پوهنیار عزت الله حبیبیان

چکیده

آنچه در این مقاله به بررسی گرفته می شود رابطه معنوی مرید و مرادی بین حضرت مولانا عبدالرحمن جامی و خواجه عیدالله احرار است. تعلق خاطر مولانا جامی به تصوف و بزرگان آن به ویژه خواجه احرار از جمله مواردی است که در تمام تصنیفات و یادگارهای مولانا جامی از آن سخنی است. همچنین اکثر مصنفین آن زمان؛ مانند مولانا عبدالغفور لاری، صاحب رشحات و دیگر تذکره نگاران و نویسندگان، درباره علاقمندی حضرت جامی به تصوف و متصوفین، به خصوص خواجه احرار قلم فرسایی نموده اند.

رابطه حضرت جامی و خواجه احرار به حیث استاد و شاگرد و از سوی دیگر به حیث مرید و مراد به گونه یی بود که جامی در بیشتر آثار و یادگارهای خویش به توصیف و مدح خواجه احرار پرداخته است. در حقیقت مولانا جامی شخصیت خویش را ساخته و پرداخته مکتب عرفانی حضرت خواجه احرار دانسته است و تا واپسین دم خود را مدیون شخصیت و تربیت ایشان می داند تا حدی که در تمام آثار و نوشته های خویش از این رابطه توأم با محبت

خالصانه به نیکی یاد می‌نماید. گرچه چنین رابطه‌های مرید و مرادی را در بین دیگر بزرگان عالم تصوف نیز می‌توان سراغ یافت؛ ولی مولانا جامی در ارادت خویش سنگ تمام می‌گذارد و جایی نیست که از مراد خویش به نیکی یاد نکند؛ خالی نبودن همه آثار مولانا جامی از ذکر خواجه احرار شاید مهمترین دلیل نگارش این نوشته باشد.

در این مقاله نخست به معرفی مختصری از هر دو بزرگوار و سپس به بیان طریقت جامی و در ادامه به بیان ارادات مولانای جام به خواجه احرار پرداخته شده و در آخر به بیان توصیف خواجه احرار در آثار جامی بسنده شد، تا سخن به درازا نکشد.

کلید واژگان: مولانا جامی، خواجه احرار، عرفان، طریقت نقشبندیه،

سعدالدین کاشغری.

مقدمه

مولانا نورالدین عبدالرحمن متخلص به جامی فرزند نظام الدین احمد از بزرگان و اکابر شعرا و نویسندگان قرن نهم هجری است. ایشان از خردی علاقه زیادی به کسب فضایل و دانش داشتند که سبب شد از هرات به سمرقند هجرت نمایند و در آنجا نزد دانشمندان و فضلا به کسب علم و دانش بپردازند. علاقه حضرت مولانا به طایفه صوفیه و عشق به عرفان ایشان را وادار نمود تا در حلقه ارادت مولانا سعدالدین کاشغری (رح) در آیند؛ سپس سر ارادت به آستان خواجه عیدالله احرار (رح) نهاد که بین ایشان رابطه عمیق معنوی و تعلق خاطری بس بزرگ ایجاد شد؛ چنانچه در همه آثار خویش در مدح، وصف و حتی رثای آن بزرگوار نکته‌یی و یا غزلی به یادگار گذاشته است. گرچه بعدها خود ایشان به حیث قطب و سرحلقه صوفیان نقشبندی قرار گرفت؛ با آن هم همیشه ثناگوی خواجه احرار بود.

این تحقیق بر آن است تا در روشنی سیر زندگی و آثار مولانا عبدالرحمن جامی به بیان

میزان رابطه و تأثیر پذیری ایشان از خواجه عیدالله احرار بپردازد.

این تحقیق می‌کوشد در لابه لای آثار و یادگارهای مولانای جامی به این پرسشها پاسخی

بیاید:

رابطه میان مولانا جامی و خواجه عیدالله احرار به چه شکل بود؟

تصویر حضرت خواجه احرار در آثار مولانا جامی چگونه است؟

سبب ارادت مولانا جامی به خواجه احرار چیست؟

مولانا عبدالرحمن جامی مرید و پیرو خواجه احرار بوده و نسبت به ایشان ارادتی خاص داشت و تا واپسین دم ثناگوی آن بزرگوار بود.

در مورد زندگی نامه، آثار و سفرهای مولانا جامی و ارتباط ایشان با خواجه احرار اشخاص زیادی مقالات و کتابهایی نوشته اند مانند اعلاخان افصح زاد در کتاب نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی، عبدالحی حبیبی در کتاب اندیشه جامی، غلام حیدر کبیری در کتاب سفرهای مولانا جامی و عارف نوشاهی در کتاب احوال و سخنان خواجه عیدالله احرار؛ ولی در همه این آثار کسی به طور خاص به بیان رابطه مولانا جامی و خواجه احرار در فصل و باب مشخصی نپرداخته و این مقاله به گونه ویژه پیگیر این مسأله است.

این تحقیق به روش کتابخانه‌یی سعی بر آن دارد تا در میان منابع معتبر و آثار مولانا جامی به بیان تأثیر پذیری و ارادت ایشان نسبت به خواجه احرار بپردازد.

بررسی زندگی مولانا جامی و خواجه احرار به حیث اشخاصی که در پیرامون خویش افراد زیادی را تربیت نموده اند و آموزه‌های ایشان در جامعه آن روزگار از جایگاه ویژه‌یی برخوردار است؛ می‌تواند حلال مشکلات زیادی که جامعه بشری امروز با آن گرفتار است باشد.

مولانا جامی، سخنوری عارف

مولانا عبدالغفور لاری، شاگرد و مرید نزدیک حضرت جامی در مورد ایشان چنین نوشته

است: نام ایشان عبدالرحمن و لقب اصلی شان (عماد الدین) و لقب مشهورشان (نورالدین) است. جدشان شمس الدین محمد دشتی از اهالی محله سردشت اصفهان بود که به سبب بیدادگری ترکان و آشوب زمان از آنجا به ولایت جام در خراسان هجرت کرد و در خرگرد (خرگرد) جام سکونت گزید. عبدالرحمن در همین قصبه به سال ۷۱۸ هجری ولادت یافت (کبیری؛ ۱۳۷۷: ۴).

خود حضرت مولانا در قصیده‌یی به تاریخ ولادت خویش اشاره نموده که بنابر آن در صحت ولادت ایشان بحثی نیست:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که زد ز مکه به یثرب سرادقات جلال
ز اوج قله پروازگاه عز و قدم بدین حضيض هوان سست کرده ام پر و بال
(مولانا جامی؛ ۱۳۸۵: ۸)

نخستین سالهای تحصیل جامی در بدایت عمر نزد پدرش نظام الدین احمد سپری شد و موقوف بود به فراگرفتن مقدمات سواد آموزی تا آموختن صرف و نحو عربی. دیری نپایید که نظام الدین احمد همراه خانواده خود به هرات نقل مکان کرد. درین هنگام عبدالرحمن به دوران نوجوانی پا نهاده بود. پدر او را در نظامیه هرات به تحصیل گماشت (جامی؛ ۱۳۸۵: ۸). جامی در هرات نزد مشهورترین دانشمندان آن زمان مانند مولانا جنید اصولی، خواجه علی سمرقندی از شاگردان میر سید شریف جرجانی و مولانا شهاب الدین جاجرمی به کسب علم پرداخت. سپس از هرات به سمرقند رفت و در آنجا خدمت قاضی زاده رومی را دریافت و آن استاد چنان شیفته این شاگرد بود که می گفت: «تا بنای سمرقند است هرگز به جودت طبع و قوت تصرف این جوان جامی کسی از آب آمو گذر نکرد» (نوشاهی: ۱۳۸۰: ۶). جامی در دو مرکز هرات و سمرقند به سرعت علوم متداوله را آموخت تا حدی که در همه فنون صاحب نظر شد؛ سپس شوق سیر و سلوک در دل او راه یافت، از سمرقند به هرات بازگشت و

به خدمت مولانا سعدالدین کاشغری در آمد؛ سپس رشته ارادت جانشینش خواجه ناصرالدین عیبدالله احرار را برگردن نهاد. غیر از این بزرگان جامی عده دیگری از مشایخ عهد خود را از خردی باز، زیارت کرد و از انفاس آنان بهره مند شد؛ طوری که چند بار در کتاب (نفحات الأنس) تکرار کرده، زیارت مشایخ بزرگ دوران کودکی و جوانی موجب شد تا محبت صوفیان در دل او جای گیرد؛ ولی اختصاص او از میان طریقه‌های صوفیه به طریقه نقشبندیه بود و بس (جامی؛ ۱۳۸۵: ۹).

خواجه احرار مرشدی معناگرا

خواجه ناصر الدین عیبدالله احرار در رمضان ۸۰۶ هجری در باغستان از توابع تاشکند زاده شد. آبا و اجداد احرار ارباب علم و عرفان و اصحاب ذوق بودند. نسب او از طرف پدر به حضرت ابوبکر صدیق (رض) و از طرف مادر به حضرت عمر فاروق (رض) میرسد. پدر احرار خواجه محمود کشاورز بود و غله می فروخت. جد احرار، خواجه شهاب الدین شاشی نیز به کشاورزی و بازرگانی میپرداخت (نوشاهی؛ ۱۳۸: ۲۹).

احرار جوانی به غایت نورانی و با هیبت و مهابت عظیم بود. وقتی در هرات زندگی میکرد در معرکه های کشتی شرکت میورزید. احرار، تحصیلات ابتدایی خود را در یکی از مکتبخانه های تاشکند آغاز کرد. مامای او ابراهیم شاشی در تعلیم او بسیار کوشید و او را در منزل نیز آموزش می داد؛ سپس احرار را برای ادامه تحصیلات به سمرقند برد. اما وی چنان زیر بار مشاغل باطنی رفته بود که از کسب علوم ظاهری بازماند و هرچند مامای او برای خواندن درس بر احرار فشار می آورد، احرار را عارضه یی دچار می شد، تا اینکه باری به مامای خود گفت: بیش از این نمی توانم درس بخوانم و اگر بیشتر فشار بیاوری هلاک خواهم شد. گرچه احرار خیلی درس نخواند؛ ولی نوشته ها و آثارش دلالت بر مطالعه یی دارد. همچنین در علم طب و تعبیر خواب نیز دست داشت. احرار در کودکی حضرت عیسی، علیه السلام، را در

خواب دید که به او گفته بود: من تو را تربیت خواهم کرد.

در ادامه احرار به سفرهای زیادی پرداخت و دو بار به هرات رفت و مدتی آنجا ماند و در طول این سفرها با مشایخ و اکابر طریقت؛ چون شیخ برهان الدین آبریز، شیخ بهاءالدین عمر، مولانا حسام الدین پارسا، قاضی حسام الدین بخاری شاشی، شیخ خادم خلیفه شیخ داوود، شیخ زین الدین خوافی، سعد الدین کاشغری، علاءالدین غجدوانی و مولانا یعقوب چرخى را ملاقات کرد. احرار طریقت نقشبندیه را از مولانا یعقوب چرخى یکی از خلفای بهاءالدین نقشبند که در علم ظاهر و باطن کامل بود، دریافت کرد (نوشاهی؛ ۱۳۸۰: ۳۵).

جامی و مسیر طریقت

جامی پیرو مذهب حنفی بود و در طریق سلوک به سلسله عالیہ نقشبندیه ارادت داشت و برای این هدف سر ارادت نزد مولانا سعدالدین کاشغری فرود آورد؛ سپس به خواجه ناصرالدین عبیدالله ملقب به احرار ارادت داشت و در سالهای آخر عمر به حیث مرشد و قطب نقشبندیه شناخته شد. جامی قبل از این دو بزرگوار مشایخ دیگری را نیز خدمت نموده است؛ مانند خواجه محمد پارسا، مولانا فخرالدین لورستانی، خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا، شیخ بهاء الدین عمر، خواجه شمس الدین محمد کوسویی، جلال الدین ابویزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد (کبیری؛ ۱۳۷۷: ۵).

جامی به دو وسیله به حضرت شاه نقشبند نسبت مریدی دارد. اول، به سعدالدین کاشغری، نظام الدین خاموش، علاءالدین محمد عطار، شیخ الطایفه خواجه بهاءالدین محمد نقشبند و دوم، به خواجه عبیدالله احرار، مولانا یعقوب چرخى، خواجه بهاءالدین محمد نقشبند. دو مراد وی حضرت سعدالدین کاشغری و خواجه احرار، از پیشوایان بزرگ روحی و معنوی عصر خود بودند. مولانا جامی صحبت هردو را دریافت و از مجالست با هردو شخص بزرگوار فیض برده است (حبیبی؛ ۱۳۸۴: ۶۷).

از خوان کاشغری تا بارگاه خواجه احرار

جامی بعد از بازگشت از سمرقند، که برای تحصیل علوم آنجا رفته بود، در اثر خوابی که دیده بود به مولانا سعدالدین کاشغری ارادت پیدا کرد؛ سپس به وسیله آن مرد بزرگ به خدمت خواجه عید الله احرار رسید و پس از رحلت حضرت سعدالدین کاشغری عارف جام به جایش نشست و مرشد طریقه نقشبندیه شناخته شد (فکری؛ ۱۳۸۰: ۵۳).

مولانا جامی هرچند در میان مردم بساط شیخی نگسترده؛ اما بدون شک در میان طریقه های مروج صوفیه، پیرو و رکن رکن طریقت نقشبندیه است که مؤسس آن خواجه بهاءالدین محمد بن محمد بخاری مشهور به شاه نقشبند بوده است. سرانجام آن روز که استاد جامی - مولانا شهاب الدین جاجرمی - او را در سراسر خطه خراسان یگانه دانشمند صاحب کمال دانست، پیری کاشغری راهزن دل او شد و جوان جامی را از گوشه علم به پهنه تصوف کشاند. البته روشن است که جامی خود چراغ راه را روشن کرده بود، تا بتواند از پرتو فیض آن پیر مددگیرد و بیش از پیش به مطالعه حقیقت پردازد؛ به عبارت دیگر مولانا در همان روز جوانی به پایمردی استعداد فطری و دستیاری فضایل اکتسابی با چنان قابلیت و اهلیتی بود که در همان دیدار نخست که به ملازمت صحبت سعدالدین کاشغری در آمد، سعدالدین شاهبازی را در چنگ خود یافت که تنها لطف و احسان خداوندی میتواند آن را نصیب وی کند. جامی در سایه تربیت مولانا سعدالدین کاشغری با ریاضت و مجاهدت توانست به اوج قله عرفان و عشق برسد (جامی؛ ۱۳۷۵: ۱۲). جامی با خواجه احرار آشنا شد و چه بسا مشکلات خود را به فیض نفس او حل کرد و سخنان این طایفه را به حلاوتی که از زبان کسی نشنیده بود، از وی شنید.

ارادت حضرت جامی به خواجه احرار تا حدی است که فخرالدین علی در کتاب خود رشحات مینگارد: میان حضرت مخدوم (احرار) و حضرت ایشان (جامی) چهار کورت ملاقات

واقع شد. دو کُرت در سمرقند و کُرت سوم در هرات و کُرت چهارم در مرو که حضرت ایشان به التماس میرزا سلطان ابوسعید به مرو آمده بودند و حضرت جامی نیز از هرات به جهت دریافت ملاقات آن حضرت به مرو رفتند (افصح زاد؛ ۱۳۸۷: ۳۵).

در باب رابطه معنوی جامی با سعدالدین کاشغری و خواجه احرار این قول پذیرفتنی است که انتساب جامی به خواجه سعدالدین از نوع «خرقه ارادت گرفتن» (جامی؛ ۱۳۷۵: ۱۴) بوده است «که آن را جز از یک شیخ شدن روا نباشد» (جامی؛ ۱۳۷۵: ۱۴) و این نوع معمولاً با نوع دیگر انتساب، یعنی «تلقین ذکر» همراه است و انتساب او به خواجه احرار از نوع دیگری بوده؛ یعنی به صحبت، خدمت و تأدب به آن؛ زیرا در نسبت خرقه ارادت و نسبت تلقین ذکر دو شیخ گرفتن مذموم است؛ اما در نسبت صحبت محمود است؛ لکن به شرط اجازت یا فوت صحبت شیخ اول (جامی؛ ۱۳۷۵: ۱۴).

توصیف خواجه احرار در آثار جامی

ارادت حضرت جامی به خواجه احرار زیاد و غیر قابل وصف است. جامی در آثار خود مکرر احرار را ستوده و ارادت خویش را به آن جناب بیان داشته است. در ذیل به مواردی از توصیفات حضرت جامی در باب خواجه احرار اشاره میشود:

الف: دیوان جامی

جامی در دیوان خود در وصف حضرت مخدومی (خواجه احرار) غزل نه بیتی با این مطلع دارد:

پیرانه سر کشیدم سر در ره سگانت موی سپید کردم جاروب آستانات

(جامی؛ ۱۳۸۰: ۵۶)

همچنین جامی بعد از وفات حضرت مخدومی، در رثای ایشان قصیده، قطعه و ترکیب بند در هفت بند دارد که به چند بیت اشاره میشود:

موج زن میبینم از هر دیده طوفان غمی می‌رسد در گوشم از هر لب صدای ماتمی
 خواجه رفت و ما به داغ فرقتش ماندیم اسیر کم مبادا هرگز از فرق مریدان ظل پیر
 خواجه ای کش معنی فقر از ازل همراه بود ناصرالدین نصرت الدنیا عیدالله بود
 (جامی؛ ۱۳۸۰: ۳۱)

در جایی دیگر از دیوان خویش حضرت مولانا در یک غزل و یک قطعه اشاره به تاریخ فوت حضرت مخدومی (خواجه احرار) نموده است:

به بوستان ولایت کهن درخت بلند که عمرها به سر اهل فقر سایه افکند
 به هشتصد نود و پنج صرصر اجلش نکرده رحم بر اهل جهان زیخ بکند
 (جامی؛ ۱۳۸۰: ۱۲۴).

ب: سلسله‌الذهب

دفتر اول، جامی منظومه ۶۵ بیتی با عنوان «در بیان آنکه کاملان و عارفان را ملاحظه صورت کثرت از مشاهده سر وحدت باز نمیدارد» آورده شده که در آن واقعه استقبال سلطان ابوسعید از احرار در مرو بیان شده است، به مطلع:

خواجه بندگان کارآگاه قبله مقبلان عیدالله
 رَوْحَ اللَّهِ رَوْحَ اسْلَافَه طَوَّلَ اللَّهُ عَمْرَ اخْلَافَه
 تافت از التماس شاه زمان از سمرقند سوی مرو عنان

(جامی؛ ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۱۹).

به دنبال آن منظومه‌یی در ۳۹ بیت به عنوان «اشارت به بعضی از اوصاف و اخلاق حضرت خواجه و اصحاب ایشان» آمده است به مطلع:

زده اصحاب و خواجه حلقه بهم چون نگین اند در خاتم
 رازدانان که راز دین دانند اسم اعظم از آن نگین خوانند

حبذا حلقة ای که فوج ملک حلقة در گوش آنست ز اوج فلک

(جامی؛ ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۲۴).

منظومه اعتقاد نامه که در دفتر اول سلسله الذهب درج شده است، جامی به فرمایش پسر

احرار سروده بود، با این مطلع:

بعد حمد خدا و نعت رسول بشنو این نکته را به سمع قبول

که نخستین فریضه بر عاقل عاقلی کز بلوغ شد کامل

(جامی؛ ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۳۴).

ج: تحفه الاحرار

در حقیقت مولانا جامی این مثنوی را به احرار پیشکش نموده و به آن حضرت بخشیده

است؛ چنانچه میگوید:

تحفه الاحرار لقب دادمش تحفه به احرار فرستادمش

(جامی؛ ۱۳۸۷: ج ۱، ۵۵۰).

ابتدای این مثنوی ۱۶ بیتی که بیت فوق نیز از آن است با عنوان «در دعای دادخواهی

جناب ارشاد پناهی خواجه ناصرالدین عبیدالله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق الطالبین إلی يوم

الدين» در تحفه الاحرار به ثبت رسیده با مطلع:

زد به جهان نوبت شاهنشهی کو کبه فقر عبید اللهی

آنکه ز حریت فقر آگه است خواجه احرار عبیدالله است

لجّه بحر است حدیث دلش صورت کثرت صدف ساحلش

(جامی؛ ۱۳۸۷: ج ۱، ۴۸۶).

د: یوسف و زلیخا

مولانا جامی در این اورنگ خویش نیز سی و پنج بیت در مدح احرار دارد به عنوان «تبرک جستن به ذکر خواجه‌یی که به مقتضای» عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه « ذکر او سرمایه استنزال رحمت نور شهود است و پیرایه استخلاص از زحمت ظهور وجود « به مطلع:

کتاب فقر را دیباچه راست سواد نوک کلک خواجه ماست

کسی چون او به اوج ارجمندان نزد نقش بدیع نقشبندان

چو فقر اندر قبای شاهی آمد به تدبیر عیداللهی آمد

(جامی؛ ۱۳۷۸: ج ۲، ۳۱).

ه: خردنامه اسکندری

احترام و ارادت مولانا جامی به خواجه احرار ناتمام است؛ چنانچه در این اورنگ خویش نیز سی و پنج بیت در مدح احرار دارد با عنوان «در دعای دولت خواهی جناب ولایت ارشاد پناهی عیداللهی لازالت ایام بقائه مصونه عن التناهی و مأونه من اصابه الدواهی « با مطلع:

به فیض ازل هر که را مهره‌سیت دل روشنش هم پر و هم تهیست

پر از چیست از جذب پیران راه تهی از چه ز آویزش مال و جاه

خوش آن سر که پا سوی پیران نهاد کف اندر کف دستگیران نهاد

کم نقش صورت پسندان گرفت دل ساده از نقشبندان گرفت

شد از نقش صورت پرستی تهی ز اشراق نور عیداللهی

(جامی؛ ۱۳۷۸: ج ۲، ۴۲۴).

و: نفحات الأنس

سرتاسر کتاب اختصاص به شرح حال بزرگان در گذشته دارد الا احرار. جامی علت آن را چنین بیان می کند: «این فقیر... چندان که با خود اندیشه کرد از خود درنیافت که خاطر را

بر آن قرار تواند داد که این مجموعه [نفحات] که مقصود از جمع آن ذکر معارف و نشر مناقب این طایفه [عرفا] است از ذکر ایشان [احرار] خالی باشد» (جامی؛ ۱۳۷۵: ۳۷).

جامی نخست اشاره کوتاه به مقام والای احرار و مریدان او در سلسله خواجگان نموده؛ سپس از رساله فقرات احرار و مسموعات خود سخنانی چند نقل کرده است. وی هیچ مبادرتی به ضبط شرح حال احرار نورزیده است. ظاهراً جامی این کار را پیش احرار گستاخی تصور می کرد؛ اما در ضمن شرح حال مولانا یعقوب چرخ، چگونگی ملاقاتهای احرار و چرخ را از قول احرار بیان کرده است و در شرح حال علاءالدین غجدوانی و امیر سید قاسم تبریزی نیز به گفته های احرار استناد کرده است (جامی؛ ۱۳۷۵: ۳۸).

مناقشه

عالم عرفان و تصوف، عالمی درونی و پر از رمز و راز است. رابطه معنوی مولانا جامی و خواجه احرار با توجه به مواردی که در این نبشته ذکر شد، رابطه یی بس عمیق بین پیر و مرید و از سوی دیگر استاد و شاگرد است. وابستگی وافر و بیش از حد جامی به طایفه متصوفین به ویژه خواجه احرار در پرتو آثار و یادگارهایش بر همگان روشن بوده و تا جایی است که مولانا جامی در همه آثار و نوشته های خویش از این شخصیت تأثیر گذار بر زندگی و افکار خود، به نیکی یاد می نماید؛ از دوری آن پریشان خاطر، از صحبتش شاد و سرزنده، برای دیدارش عزم سفر تا سرزمین های دور می بندد و از درگذشت او بسیار اندوهناک می شود؛ جامی خود را از هر جهت وابسته خواجه احرار می داند تا جایی که دیدار میسر نمی شود، نامه هایی سراسر عشق و محبت به حضرت مخدوی (احرار) می فرستد. در آثار خویش او را قطب نقشبندیه می نامد کسی که می تواند در قبال فقر بر عالم دل افراد پادشاهی کند نور وجودش سبب روشنی راه مریدان و شاگردان است و در حلقه یی که مراد وی در آن حضور دارد چنان خوش یمن و با برکت توصیف می کند که گویا ملایک در اوج فک خادمان این

حلقه با عظمت می‌باشند. جامی یکی از آثار خویش، تحفه الأحرار را به حضرت مخدومی تقدیم می‌نماید و در آن به مدح و توصیف ایشان می‌پردازد. با این وصف شاید در عالم تصوف و عرفان مانند این دو بزرگوار کمتر افرادی باشند که محبت و رابطه ایشان تا این حد عمیق و گسترده باشد.

نتیجه گیری

علاقه و عشق مولانا جامی به تصوف و مشایخ آن به ویژه خواجه احرار علاقه‌ی زاید الوصف است؛ چنانچه مولانا جامی، خواجه احرار را ستوده و او را رکن تصوف می‌داند و خدمتش را بر خود لازم و در جای جای آثار گرانباهش از ایشان به نیکویی یاد می‌نماید. در حقیقت رابطه معنوی آن دو تا حدی است که باری مولانای جام فقط به قصد دیدار خواجه احرار رخت سفر به سوی مرو می‌بندد. همچنین علاوه بر دیدار و ملاقات، نامه‌هایی سراسر از لطف و ارادت بین ایشان رد و به دل می‌گردید. حضرت جامی در نامه‌های خویش بزرگی، کمال و فیض نفس حضرت مخدومی (احرار) را بیان داشته و همیشه آرزومند است که در خدمت ایشان باشد. جهان تصوف و عشق حد و مرزی نداشته و همیشه در بین پیر و مرید رابطه‌ی بس تنگاتنگ و پدر و فرزندی از نگاه معنوی برقرار است.

پیشنهادهات

گرچه درباره سیرت، زندگی و آثار مولانا جامی و خواجه احرار کتابها و مقاله‌های زیادی نگاشته شده است؛ اما با آن هم بررسی احوال و آثار این دو بزرگوار و نحوه تأثیر گذاری شان بر جامعه آن روزگار و نیز تأثیر آموزه‌های ایشان بر جامعه امروز می‌تواند از جمله مباحثی باشد که باب بحث و تحقیق درباره آن باز است و کمبود آن محسوس می‌باشد.

سرچشمه‌ها

۱. افصح زاد، اعلا خان. (۱۳۸۷). نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی. تهران: جلد اول. مرکز مطالعات ایرانی.
۲. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۴). اندیشه جامی. کابل: چاپ نخست. مرکز تحقیقات حبیبی.
۳. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۸۵). بهارستان. به تصحیح و مقدمه اسماعیل حاکمی. تهران: چاپ پنجم. انتشارات اطلاعات.
۴. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۸۰). دیوان کامل جامی با مقدمه محمد روشن. تهران: انتشارات نگاه.
۵. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۵). نفحات الأنس با مقدمه محمود عابدی. تهران: انتشارات اطلاعات.
۶. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۸). مثنوی هفت اورنگ با مقدمه اعلاخان افصح زاد و حسین احمد تربیت. تهران: جلد اول. انتشارات میراث مکتوب.
۷. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۸). مثنوی هفت اورنگ با مقدمه اعلاخان افصح زاد و حسین احمد تربیت. تهران: جلد دوم. انتشارات میراث مکتوب.
۸. فکری سلجوقی، عبدالرؤف. (۱۳۴۹). خیابان. کابل: چاپ نخست. نشر انجمن جامی.
۹. کبیری، غلام حیدر. (۱۳۷۷). سفرهای مولانا جامی. هرات: چاپ نخست. انتشارات اسلمی.
۱۰. نوشاهی، عارف. (۱۳۸۰). احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.